



افضل الذكر لا اله الا الله

رساله ناقه در علم حقایق شش بر غفایس و قایق مسله

تخف مرسله

مع شرح آن از مولانا عبد الغفور لاریز تلمیذ مولانا جانی مسیحا

در مطبع کثیره و کن مقاب طبع دوم



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَخَلِّينَ  
 یعنی جمیع محامد و ثنائیات مرخدا ی را که پرورنده عالمهاست پرورش دهن  
 آن جیم را بنده و دل را بذر و روح را بقا و سر را بقدر وایتی هشتاد و نه  
 عالم است که از جمله آن عالم کی این عالم است و بروایتی شترده ن  
 عالم و خوبیا ئے دار آخرت و نیکیهای جنت برو جاتم و اکل و حسن و ا  
 مرکبش گیرنده راست از سر دو جهان بدل اگر چه در میان آن است  
 بکمال آب و گل و الصلوة والسلام علی مظهر الائم محمد و آ  
 اله و صحبه اجمعین و درود اعظم بران مظهر اتم و برآل مظهر

واصحاب منقسم او باد ولفظ منظر اتم در حق سرور اعظم برین وجه است  
 که حضرت مخدومی اطال الله عمره در حاشیه فرمودند و آن نیست  
 که ظهور و تجلی حق سبحانه و تعالی در نبی مصلی الله علیه و آله و سلم  
 به جمیع اسماءست غیر از وجوب ذاتی بر وجه کمال بی غالبیت یکی دیگر  
 بلکه بر سبیل تساوی و اعتدال اما در انبیا و اولیا رضوان الله علیهم  
 نیز به جمیع اسماء ظهور فرموده است لیکن بر طریق غالبیت بعضی اسماء  
 و مغلوبیت دیگری نه بر سبیل اعتدال پس لفظ منظر اتم بر بنی  
 مصلی الله علیه و آله و سلم منحصر باشد نه بر غیر او و بعد فیقول  
 العبد المذنب المحتاج الی شفاعته النبی صلی الله علیه  
 و سلم شیخ مهرا بن شیخ فضل الله هذا بذقه من الکلمات فی  
 علم الحقایق جمعها بمحض فضل الله و کرمه پس از حمد و درود می گوید  
 بنده موسوم بن خال گناه محتاج بوی شفاعت حبیب الله شیخ محمد  
 ابن شیخ فضل الله که این خلاصه است از سخنان در علم حقایق که کجا  
 ساخته ام آن را بمحض فضل و کرم رب خلاصی و جعلت ثوابها  
 لروح رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سمیتها بالتحفة

المرسله الى النبي صلى الله عليه وآله وسلم واسأل الله  
 تعالى أن يبلغ ثوابها اليه عليه السلام انه على كل  
 شئ قدير وبالأجابه جدير وگروايندم ثواب آنرا تخفيم  
 روح مطهر وهديه جان آن سرور ونام نهادم آن مجموعه را با تخفيم  
 الى النبي صلى الله عليه وآله وسلم و می طلبم از خدای تعالی اینکه برسد  
 ثواب آنرا سوی آن سرور ورجن و بشردرستی که دوست باجابت  
 اقدر و سزاوار و اجد را علمواخوانی اسعدكم الله تعالى واینانا  
 ان الحق سبحانه و تعالی هو الوجود وان ذلك الوجود ليس له  
 شكل ولا حد ولا حصو و مع هذا طهر و تجلی بالشكل و الحد  
 ولم يتغير عما كان <sup>عنه</sup> الشكل و عدم الحبل الآن كما كان  
 یعنی بدانی برادران دینی من که سعید و نیک بخت گروانده شما را  
 خدای تعالی و ما را که بدرستی که حق سبحانه و تعالی هستی است و هستی و  
 عين ذات دئی است و آن هستی را نه صورت است و نه شکل و نه هیئت  
 و نه شکل و نه اوار حد است و نه نهایت و نه ابتداء و نه غایت و با وجود این  
 بشکل ظهور نموده و بحد تجلی فرموده و بگشتنه از آنچه بوده بلکه در ظهور

و نمودن چنانست که پیش از آن بود و این را مثالی گوئیم که بفهم قریب تر  
 گردد و آن اینست که اگر شخصی گردد اگر خود آئینه های مختلف دارد  
 خمر و کلان و طویل و عریض مثلثه و مربعه و مسدسه و ثمنه مثلثه  
 در هر آئینه بر حسب آن آئینه صورتی مختلف پیدا خواهد شد در آئینه خود  
 صورت خود و در کلان صورت کلان و در طویل دراز و در عریض  
 عریض و بمب سرین قیاس در آئینه های دیگر بی آنکه حقیقت آن شخص  
 و صورت اصلی او تغییر پذیرد و رنگی دیگر گیرد پس بهین استحال بود  
 چگونه جواز آمد و نیز این حکم در فرشتگان و جن منقول و معروف است  
 که ایشان بصورت مختلفه پدید آیند و از حقیقت خود منتقل نمی شوند بلکه از شعبه  
 بازان و ساحران چنین ظاهری شود که جز نمودن او ابریش نیست  
 چنانچه رسن مار و گمل را خار می سازند و ما چشم سر می بینیم که آن رسن  
 مار گشت و گل خار و حقیقت نه آن مار گشته و نه این خار بلکه جزئی از  
 چیزی دیگر نیست پس چون این معنی در مخلوقات جاریست بر فاعل مطلق و حکیم بر حق چه شکلی  
 جامی مندر مایه نظم

الآن ان عرفته علی ما علیه کان

آن کان پس نمودن و از جمل نشان

<p> اعداد کون و کثرت صورت نایش  نوریت محض کرده باوصاف کرده  هر چند در نهان و عیان نیست غیور  فایز بود ز جو در اعیان انس جن  دانا بهر بصیرت و بینا بهر بصیر  جامی کشیده دار زبان را که سر </p>	<p> فالکل واحد تجلی بکل شان  نام تنوعات ظهورش در جهان  فی حد ذاته نه نهانست فی عیان  ساری بود ز لطف و اطوار جسم جان  گویا بهر زبان و توانا بهر توان  رزمیست کس گوئی حدیث کس خون </p>
---	--

و این تمثیل که گفتیم بر همه وجوه نباید دانست بلکه در ناگردیدن ذات  
و برنگشتن صفات حق سبحانه و تعالی در ظهور فرمودن درین تعینات  
و هر نقص و عیب که هست راجع است برین مظاهر نه بر آن ذات  
اگر فی الجمله حل این دقیق می خواهی تخم مراقبه و ذکر در دل بکار آید  
عقاید حمیده و اخلاق و اعمال پسندیده اش بده و خاشاک میم ریز  
از سیر و ناپس بیا و بین و ثمره مالا عین دایت و لایذن  
تمیعت از و بچین و این قطعه حضرت مولانا روز بهان با قفا صاحب  
عزایس را در خاتم جان کن نیکین قطع آنچه ندیده است و چشم نماند  
و آنچه که نشیند و گوش بین در گل زنگ نموده است آن به خیر و بیاد گل

بسین. وان الوجود واحد ولللباس مختلف ومتعددة  
 وان ذلك الوجود حقيقة لجميع الموجودات وباطنها وان  
 جميع الكائنات حتى الذرة لا تخلو عن ذلك الوجود يعني  
 آن هستی کیت ولباس مختلف و بسیار است و تعینات او بحد  
 و بشمار و آن وجود حقیقت همه کائنات است و باطن جمیع موجودات  
 بلکه همه ذرات خالی بنید از وجه مسکن نیست که بے آن هستی اشیا را  
 وجود متصور گردد و آن ذلك الوجود ليس بمعنى التحقق والحصول  
 لانهم ما من المعاني المصدرة لیس بما موجودین فی الخارج فلا  
 يطلق الوجود بهذا المعنى على الحق الموجود فی الخارج تعالی  
 عن ذلك علوا کبیرا و بدرستی که آن وجود بمعنی تحقیق و حصول  
 که اینجا از معانی مصدریه اند که خارج وجودند از پس لفظ وجود بان معنی  
 برحق سبحانه و تعالی که موجود و در خارج است اطلاق نباید کرد که نشان  
 او برتر است از نیکه آن لفظ در حق او بدین معنی شاید بل شئنا بذلك  
 الوجود الحقيقة المتصفة بهذه الصفات اعنی وجودها بحد  
 وجود سایر الموجودات بها و انتفاء غیرها فی الخارج و آن



الوجود من حیث الکنه لا ینکشف لاحد ولا یدر که العقل ولا الوهم  
 ولا الحواس ولا یاتی فی القیاس لان کلھن محدثات ولحدث  
 لا یدر لک بالکنه الا المحدث وذاتہ وصفاتہ تعالی عن <sup>لک</sup>  
 علو اکبر بلکہ می خواہیم مابدان وجود حقیقی را کہ متصف است باین صفات  
 یعنی ہستی او بذات وی وستی سائر موجودات بدو و در خارج انتفا  
 و آن وجود از حیثیت کنہی بکس را منکشف نیست و نگردد و عقل او را  
 دریاید و نہ حواس و نہ درآید در قیاس چہ نیمہ اسمیہ نوپیداشدہ اند  
 و نوپیداشدہ بکنہ ادراک نکند مگر مثل و ہمتا خود را و ذات و صفات  
 حق سبحانہ و تعالی از ان برتر است و معلما چنانچہ حضرت ملاحامی <sup>گفتہ اند</sup>

### رباعی

اندیشہ در اسرار الہی نہ رسد	در ذات و صفات حق نگاہی نہ رسد
علمیکہ تنہا ہی صفت ذاتی است	در ذات مبرا از تنہا ہی نہ رسد

### رباعی

ادراک بطون حق و کینائے او	امکن نہ بود عقل و دانائی او
آن بہ کہ زمرات مراتب بینی	تفصیل نوعات پیدائی او

ومن اراد معرفته بهذا الوجه وسعى فيه فقد ضيع وقته <sup>كسره</sup>  
 بنحو اذ معرفت آن بستی بختیت او سعی کند در و پس او تحقیق ضایع کرد  
 عمر خود را و ان لذلك الوجود مراتب کثيرة المرتبة الاولى  
 مرتبة اللا تعین والا طلاق والذات البحت لا بمعنی ان <sup>قد</sup>  
 الاطلاق ومفهوم سلب التعین ثابتان فی تلك المرتبة بل <sup>معنی</sup>  
 ان ذلك الوجود فی تلك المرتبة منزله عن اضافة النعوت  
 والصفات ومقدس عن كل قيد حتى عن قيد الاطلاق ايضا  
 وهذه المرتبة تسمى بالمرتبة الاحدية وهي كنه الحق سبحانه  
 وتعالى وليس فوقها مرتبة اخري بل كل المراتب تحتها و <sup>در</sup>  
 مرتبه است بسیار مرتبه اول مرتبه لا تعین و اطلاق و ذات بحت است  
 نه باین معنی که قید اطلاق و مفهوم سلب تعین در آن مرتبه ثابت باشد  
 بلکه باین معنی که آن وجود و درین مرتبه منزله است از اضافة جمیع نعوت  
 و صفات مقدس است از همه اضافات تا از قید اطلاق نیز و این مرتبه  
 کنه حق سبحانه و تعالی است و بالاسی او مرتبه دیگر نیست بلکه مراتب تحت  
 این مرتبه اند و این مرتبه بترتیب احدیت می نامند و این اسامی در اصطلاح

این قوم نیز نامهای این مرتبه اند احدیت ذاتیه و احدیت مطلق  
 و احدیت صرف و احدیت لائقین و عالم لاهوت و ازل الازل و  
 عین کافوری و مشکوه غیبیه و ذات بخت و ذات صرف و ذات بلا عین  
 و ذات مطلق و ذات سافج و ذات احدیت و ذات بلا قصد و  
 و ذات هویت و ذات هو هو و وجود بخت و وجود مطلق و عدم عدم  
 و بطون بطون و کمون کمون و خفای نه و قدم قدم و اول لایست  
 و آخر لایست و غیب هویت و غیب المصون و غیب الغیب  
 و المرتبه الثانیه مرتبه تعین الاول و هی عبارت عن علمه  
 تعالی لذاته و صفاته و جمیع الموجودات علی وجه الاجمال  
 من غیر امتیاز بعضها عن بعض و هذه المرتبه تسبیح بالوحد  
 و الحقیقه المحدثیه یعنی مرتبه دوم مرتبه تعین اول است و آن  
 عبارت است از دانستن حق سبحانه و تعالی مر ذات و صفات خود  
 و همه موجودات را بر وجه اجمال بی امتیاز بعضی از دیگری و نام مرتبه  
 مرتبه وحدت و حقیقت محمدیه میدارند و بدین نامها نیز می شمارند  
 تعین اول و عقل کل و عقل اول و برزخ کبیری و برزخ البرزخ و مرتبه

از غیب و غیب مطلق و عالم جبروت و عالم صفات و قلم اول و لوح محفوظ  
و ام الكتاب و مخلوق اول و مبدا را اول و حقیقت الحقایق و احدیت الجمع  
و تجلی اول و روح اعظم و ابوالارواح و والد اکبر و آدم حقیقی  
و ظل اول و عالم مطلق و نشاء اول و عالم وحدت و قلوب اول  
و رابط مطلق و شهود جمع الجمع و وحدت صرف و مرتبه رحمت و عالم  
و ظهور اول و موجود اول و وجود اجمالی و کثر الکنوز و عالم رموز  
و اسم اعظم و برزخ اول و کثر الصفات و مرتبه اولی و وجود مطلق  
و واسطه اولی و عالم معنی و درة البیضا و المرتبة الثالثة  
مرتبه تعین الثانی و هی عبارة عن علمه تعالی لذاته و صفاته الجمع  
الموجودات علی طریق التفصیل و امتیاز بعضها عن بعض و هذه  
المرتبه تستقی بالوحدیة و الحقیقة الانسانیة یعنی مرتبه  
سومی مرتبه تعین ثانیست و آن عبارتست از دانستن حق سبحانه و تعالی  
مرذات علیه و صفات سنیه خود و جمیع انام را بر مطلق تفصیل  
و جدا شدن یکی از دیگری و بی ابهام و این مرتبه را باوحدیت  
و حقیقت انسانیة نام دارند و به این اسامیهائیں می انگارند

نهمین ثانی و تجلی و فلک الحیوة و حضرت الربوبیت و حضرت الجمع و  
 انتشار اکثریت و احدیت اکثریت و قابلیت ظهور و مرتبه ثانی از غیب  
 و برزخ ثانی و منتهی المعرفة و منزل التدلی و مبعث الجود و انتشار السوی  
 و حضرت الوهیت و منتهی العبادین و حضرت ارتسام و کون جامع  
 و آن الدایم و ظهور الشانی و ظل مهد و نفس رحمانی و عمار وجود  
 و متبدا و ثانی و انتشار ثانی و عالم ملکوت و عالم باطن و عالم اسرار  
 و عالم ثانی و مجمع الارواح و بدایه ثانی و عالم اسما و عالم وجود  
 و مقام ارواح و تعداد ارواح و پرتو وحدت و ظل وحدت  
 و تبیین صفات و کثر الارواح و معدن الارواح و عین الیقین  
 و کتاب بنین و ملک باطن فهذه ثلث مراتب کلها قدیمة و القدیم  
 و التاخیر عقلی لازمائی و این هر سه مرتبه قدیم اند و تقدیم تاخیر  
 هر سه عقلیست نه زمانی چنانچه عقل تقاضای کس که صفت حیات  
 مقدم باید بر صفت علم و قدرت و سایر صفات و نه عکس آن  
 شاید اگر چه قدیم و تاخیر زمانی در آن نمی نماید که همه صفات حق سبحانه  
 و تعالی قدیم اند اما در طور عقل تقدیم و تاخیر رتبی می در آید پس این

این تقدیم و تاخیر هر سه مرتبه هم برین قیاس است که عقل چنان  
 تصور می کند که اول ذات باید بعد از آن صفات و اول اجزاء باید  
 بعد از آن تفصیل بی آنکه اینجا زمانه را هیچ دخل باشد و این  
 بسیار باریک است فهم نتوان کرد مگر لطف کرمیق و دانش دقیق  
 المرتبة الواحدة مرتبة الارواح و هي عبارة عن الاشياء  
 الكونية المجردة البسيطة التي ظهرت على ذاتها وعلى امثالها  
 مرتبة چهارم مرتبة ارواح است و آن عبارت است از اشیا کونیة  
 مجردة بسیطة یعنی ماده و ترکیب ندارد و ظهور بر ذات خود  
 و بر امثال خود دارد چنانچه مایان بر ذات خود ظاهر می و بر  
 دیگری نیست یعنی خود را می دانیم و دیگری هم ذات ما را نمی داند و مرتبة  
 الخامسة مرتبة عالم المثال و هي عبارة عن الاشياء  
 الكونية المركبة اللطيفة التي لا تقبل التجزى والتبعض لا الخلق  
 ولا الالتيام و مرتبة پنجم مرتبة عالم مثال است و آن عبارت است  
 از اشیا ی کونیة مرکبة لطیفه که قبول نمی کنند پاره شدن و در پیکر  
 و پیوستن را و شملت این مرتبه همه صور چه جسم و چه ارواح چه

جان و چاشبح هیچ صورتی نیست که اورا درین مرتبه مثالی مطابق  
 کمال اوفیت و المرتبة السادسة مرتبة عالم الاجسام  
 وعبارة عن الاشياء اللونية المركبة الكثيفة التي تقبل التجزى والتعويض  
 والخرق والالتيام ومرتبه ششم مرتبه عالم اجسام و بدن است  
 وآن عبارت است از اشياء كونيہ مركبة كثيفة كه قبول مى كند پارسيدن <sup>مستند</sup>  
 وپيوستن را و المرتبة السابعة المرتبة الجامعة لجميع المراتب  
 المذكورة الجسمانية والنورانية والوحدة والواحدية  
 وهى التجلى الاخير واللباس الاخير وهى الانسان ومرتبه  
 مرتبه ايت شامل جميع مراتب المذكورة جسمانية ونورانية ووحدة  
 وواحدية را و اين مرتبه تجلى ولباس اخير است كه عبارت است از  
 انسان بنى نطير فلهذا سبع مراتب الاولى منها وهى مرتبة  
 الاظهار والستة الباقية منها مراتب الظهور والكلية الاخيرة  
 منها اعنى الانسان اذا عرج وظهر فيه جميع المراتب المذكورة  
 مع انبساطها يقال له الانسان الكامل والعوج والانبساط  
 على وجه الاكمل كان فى نبينا صلى الله عليه وسلم ولهذا كان

خاتمه النبیین پس این هفت مرتبه که اول از ان مرتبه لاطهور  
 و شش باقی مراتب ظهور کلیت اند و مرتبه پنجم که آن انسان است  
 و قتی که ترقی کند و پیدا شود در و همه مرتبه ها مذکوره بالا بنسب و فر  
 خود در انوقت او را انسان کامل گویند و عروج و انبساط بوجه اتم  
 و رتبه ماست صلی الله علیه و سلم هم ازین جهت او را خاتم النبیین  
 و امام المرسلین میگویند و ان اسماء مرتبه االو هیته لایحوز  
 ۱. طلاقها علی مراتب الکلون و الخلق و کذا لایحوزا طلاق  
 اسماء مراتب الکلون علی مرتبه االو هیته و بدرستی که  
 اطلاق کردن نامهای مرتبه الوهیت بر مرتبه کونیه و خلیفه ریا  
 و همچنین عکس آن و ترک این رعایت نیز زندقه و الحاسد است  
 نزد محققان چنانچه مولانا جامی بدان اشارت فرمود رباعی  
 ای برده گمان که صاحب تحقیقی و اند صفت صدق نقیب صدیقی  
 هر مرتبه از وجود حکمی دارد اگر حفظ مراتب کنی زندیقی  
 و ان لذت الوجود کمالین احد هما کمال ذاتی و ثانیهما کمال  
 اسمائی اما الکمال الذاتی فهو عبارة عن ظهوره تعالی علی نفسه



بنفسه فی نفسه بنفسه بـ اعتبار الغیر والغیرة والغناء  
 المطلق لا ذم لهذا الکمال الذاتي ومعنی الغناء المطلق مشاهد  
 تعالی فی نفسه جمیع الشیون والاعتبارات الالهیة والکائنات  
 مع احکامها ولوازمها ومقتضياتها علی وجه کلی جملي لا ندیج  
 الكل فی بطون الذات ووحدة کاندماج جمیع الاعداد فی  
 الواحد العددي ومرآن وجود را دو کمال اندکی کمال ذاتی و دوم  
 کمال اسمائی و کمال ذاتی عبارت است از ظاهر شدن حق سبحانه  
 و تعالی بر ذات خود از ذات خود در ذات خود برای ذات خود بی اعتبار  
 غیر و غیریت و غناء مطلق لازمه این کمال ذاتی است و معنی غناء  
 مطلق آنست که مشاهده حق سبحانه و تعالی در ذات حق خود همه بشوین  
 و اعتبارات الهی و کونی را با احکام و لوازم و مقتضائے او بر وجه کلی  
 و جملي باشد زیرا چه همه آن در بطون ذات و وحدت او مندرج اند چنانچه  
 همه اعداد و در واحد عددی مندرج اند و انما سمیت غناء مطلقاً  
 لانه تعالی بهذا المشاهدة مستغن عن ظهور العالم  
 علی وجه التفصیل لا حاجة له فی حصول المشاهدة العالم

و مافیہ لان مشاہدۃ جمیع الموجودات حاصلۃ لہ تعالیٰ  
 عند اندراج الکل فی بطونہ و وحدتہ و ہذا المشاہدۃ  
 تگون شہوداً عینیاً علیما کثہود المفصل فی الجمل و الکثیر فی  
 الواحد و النخلہ مع الانحصان و توابعہا فی النواۃ الواحد  
 و نامیدہ نشدہ است این مشاہدہ مذکورہ بغنائے مطلق مگر ازین بہت  
 کہ حق سبحانہ و تعالیٰ بدین مشاہدہ بے نیاز است از ظہور عالم  
 بروجہ تفصیل و در حصول این مشاہدہ مراورایہیچ حاجت نیست  
 سوے عالم و چیزیکہ در اوست زیرا چہ مشاہدہ جمیع موجودات  
 حاصل است مراور از نزدیک مندرج شدن ہمہ در بطون ذات  
 و در وحدت او و این مشاہدہ شہود علیی علی باشد چنانچہ شہود مفصل  
 در مجمل و بسیار در واحد و نخل با ہمہ شاخہا و توابع او در یک خستہ  
 چنانچہ این باعی مولوی جامع شہر باین معنی است رباعی

زمان غمائی مطلق پاک آمد پاک	ز آلودگی نیاز ماستی خاک
چون جلوہ گرو نظارگی جملہ خود است	گرماتو در میان نباشیم چم پاک

و اما الکمال الاسمانی فہو عبارتہ عن ظہورہ تعالیٰ علی نفسہ و

شهود ذاتی تعینات خارجیة اعنی العالم و مافیہ و هذا لا  
 الشهود یکون شهودا عیانیا عینیا وجودیا کشهود المحصل فی  
 المفصل والواحد فی الكثير والنواة فی التحلة وتوابعها اما  
 کمال اسمائی عبارت از ظهور حق تعالی بر ذات خود و شهود او  
 مر ذات خود را درین تعینات خارجیة یعنی عالم و جزیریکه در او است  
 و این شهود عیانی و عینی وجودی باشد همچو شهود محل و مفصل و یکی در  
 خسته در محل و در توابع و لواحق آن و این تمثیل نیز بر همه وجود  
 نباید دانست که ذات حق سبحانه و تعالی بر تراست ازینکه  
 بر همه وجوده ماثلت بمخلوق دارد و هذا الکمال الاسمائی من حیث تحقیق  
 و الظهور موقوف علی وجود العالم و مافیہ لان معناه السلا  
 لا یحصل الا بطهور العالم علی وجه التفصیل و این کمال اسمائی  
 از حیث تحقق و ظهور موقوف است بر وجود عالم و هر آنچه در او است  
 زیرا که معنای مذکور کمال اسمائی حاصل نشود مگر بطهور عالم بر وجه تفصیل  
 اگر کسی گوید که ازین لازم آید که حق سبحانه و تعالی در کمالیت ذات  
 و صفات خویش بغیر محتاج باشد و این محال است که او محتاج غیر

گفتہ شود کہ وجود او در ذات خود کامل است و در کمالیت خود  
 بغیر محتاج نیست چنانچہ این معنی در کمال ذاتی مفہوم گشت  
 ہمچنان اسما و صفات او در ذات خود بے شبہ کامل الیہیکن ظاہر  
 شدن کمالیت صفات و اسما موقوف است بر وجود این عالم  
 پس اشکال ذات و صفات او بغیر لازم نمی آید اگر گوی کہ این  
 معنی مخالف است عبارت من را کہ از من معلوم می شود کہ تحقق اسما  
 نیست بر عالم موقوف است گوئیم مخالف نیست و توجہش اینست  
 کہ این کمال اسمائی دو معنی دارد یکی معنی مصطلح کہ ذکر شد و دیگر  
 معنی لغوی و آن اینست کہ اسمائے حق سبحانہ فی حد ذاتها کامل  
 چنانچہ ذات پس باعتبار معنی مصطلح تحقق او موقوف است  
 بر وجود عالم و باعتبار معنی لغوی ظہور او موقوف است بر وجود عالم نہ تحقق او

### ریاضی

واجب باشد کہ ممکن آید بیان	تأحق گردد بمجملہ اوصاف عین
فردست و غنی چنانچہ خود کرد بیان	ورنہ کمال ذاتی از عالمیان
و این مسئلہ منزلت الاقدام و خارج از فہم عوام نیکو فہم کنے تا در غلط	

وان ذلك الوجود ليس بحال في الموجودات ولا متحد بها لان  
المحلول والاتحاد لا بد لهما من وجودين حتى يحل احدهما في الا  
او يتحد احدهما بالآخر والوجود واحد لا تعد له اصلا واما  
التعدد في الصفات على ما يشهد به ذوق العارفين وجدانهم  
وآن هستی درون موجودات نیامده است و نه بد و متحد است زیرا که  
در در آمدن و متحد شدن از دو وجود چاره نیست تا یکی در دیگری در آید  
یابد و متحد شود و وجود حقیقی از یکی بیش نیست و اصلا شمار ندارد و شمار  
و تعدد نیست مگر در صفات چنانچه ذوق عارفان دین و وجدان با  
کشف و یقین بران شایده است و معنی اتحاد بر سه وجه است یکی آنست  
که بحسب وجه یکی بود و یا در حقیقت کلی باشد یا مغایرت شخصی تا آنکه  
دو شیئی متحد گردیده یک شوند پس این هر سه معانی در آن وجود به نسبت  
موجودات منتفی اند انتفاء معنی اول بدیهی است از آن مصنف فصح السد فی  
ویش گفت و انتفاء معنی دومی و سومی نظریست از آن دلیل و ذکر  
کرده و ان العبودیة والتکلیف والراحة والعذاب الا کم کلها را  
الى التبعیفات و ان ذلك الوجود باعتبار مرتبة الالطلاق متفق

عن هذا الاشياء كلها يعني بندگی و تکلیف و راحت  
 و درد و غم و اندوه و الم راجع است سوی این تعینات و آن وجود  
 باعتبار مرتبه اطلاق پاک و منزّه است از جمیع این نقائص اگر کسی  
 گوید که چون وجود حقیقی یکیت پس اگر چه از روی ظاهر اطلاق  
 این اشیا برین تعینات باشد اما از روی حقیقت بر آن وجود حقیقی  
 بود گفته شود که از امثال سابق مفهوم شده است که حکم ذات چیزی  
 دیگر است و حکم ظهور آن ذات چیزی دیگر آنچه بر ظهور راجع می شود  
 بر ذات راجع نمی شود چنانچه از خردی عکس که در آئینه می نماید خردی  
 شخص آن صورت حال نمی آید و همچنان دیگر صفات از بزرگی و درازگی  
 و پهنائی پس جمیع این نقائص از روی حقیقت برین تعینات باشد  
 نه بر آن وجود حقیقی هو الموفق للسداد والهادی الى الرشاد و ان ذلك  
 الوجود محیط لجميع الموجودات كاحاطة الملزوم باللوازم و الموصوف  
 بالصفات كاحاطة الطرف بالمطرف و الكل بالجزء تعالی  
 عن ذلك علواً کبیراً و آن وجود محیط است بجمیع موجودات همچو  
 احاطه ملزوم بلوازم و موصوف بصفات چنانچه عالم مرصفت عالم قیام

مصفت قدرت و آتش و حرارت و نج و مربردت را نه احاطه  
 آوند و چیز را که در ویت با احاطه کل مر جزم را که حق سبحانه و تعالی  
 از چنین احاطه برتر است منزه و ربانی

در ذات حق اندراج شان معروض است	شان چون صفت است و از حق محصور نیست
این قاعده دار کا بنجا که خداست	نی جز و نه کل نه ظرفی نه مظهر نیست

وان ذلك الوجود باعتبار محض اطلاقه سار فی ذوات جمیع  
 الموجودات بحيث يكون ذلك الوجود فی تلك الذوات  
 عین تلك الذوات كما كانت تلك الذوات قبل الظهور فی  
 ذلك الوجود عین ذلك الوجود و آن وجود باعتبار محض اطلاق  
 خود ساری است در ذاتهای همه موجودات بمشایه که هست آن وجود  
 در آن ذاتها عین آن ذاتها چنانچه بودند آن ذاتها پیش از ظهور در آن  
 وجود عین آن وجود و کذا لک الصفات الکاملة لذاتك الوجود  
 باعتبار کلیتها و اطلاقها سار فی جمیع صفات الموجودات  
 بحيث تكون تلك الصفات الکاملة فی ضمن الصفات الموجودات  
 عین صفات الموجودات كما كانت صفات الموجودات قبل

الظهور فی تلك الصفات الكاملة عين تلك الصفات الكاملة  
یعنی همچنان صفات کامله آن وجود باعتبار کلیه و اطلاق خود سابق  
در صفات موجودات بحیثیکه این صفات کامله در ضمن صفات وجودات  
عین آن صفات موجودات اند چنانچه بودند صفات موجودات پیش از ظهور در آن صفات کامله  
عین آن صفات کامله و مراد عنایت عینی است از حقیقت محض جوهر از حیثیت  
اطلاق موجود و صفات و قیادات ذوات موجودات و صفات و از حیثیت مغایر  
مردوات موجودات را و صفات او را و ان العالم یجمع اجزائه  
اعراض و المعروض هو الوجود یعنی عالم همه اجزائی خویش  
احضاض است و عرض آنرا گویند که در موجودیت خود محتاج  
بغیر باشد چنانچه رنگها و بوها پس نزد تکلمان حرکت و سکون  
و الوان اعراض اند و معروض جواهر و اجسام که بے اجسام  
این چیزها ظاهر نتوانند شد و نزد محققان جواهر اجسام نیز اعراض  
و معروض و جوهر حق تعالی است که قیام جمیع موجودات بے آن متصور  
و ان للعالم ثلثة مواطن احدها التعین الاول و سیمیه  
شیونا و ثانیها التعین الثانی و سیمیه اعیاناً ثابتة و ثالثها



فی الخارج وسمی فیہ اعیانا خارجیة و مرین عالم رائے محل انہ  
 یکے ازان تعین اول است و درینوطن نام اجزای عالم در اصطلاح  
 شیون میگویند محل دیگر آن عالم تعین ثانیست و درین محل نام آن  
 در اصطلاح ایشان اعیان ثابتہ میدارند و محل سومی این خارج است  
 و درین محل باعیان خارجیہ می نامند و ان اعیان الثابتہ  
 ما شئت دلحۃ الوجود و انما الظاهر احکامها و آثارها یعنی  
 اعیان ثابتہ بوی وجود بنویسد و بر صور علمیه خود اند و ہم بر آن بنویسد  
 چنانچہ بدین مولوجی قدس سرہ اشارت فرموده

رباعی اعیان که مخدرات سر قدم اند	در ملک بقا پر و گیان حرم اند
هستند همه منظر نور و جو و	با آنکه مقیم ظلمات عدم اند

و ظاہر نشدہ است مگر احکام و آثار اینها یعنی آن ہستی با حکام و آثار  
 اینها متلبس شدہ و ظہور نموده و ان المذہب کہ ادعا فی کل شیء  
 هو الوجود بواسطۃ مدبر کہ ذلک الشیء کالنور بالنسبۃ  
 الی سائر الالوان و الاشکال و لا دوام الظہور و رشد  
 لا یعلم ہذا در الک الا الخو لخص یعنی نزد محققان چنانکہ اول

مدرك میگردد در هر شیئی همان هستی مطلق است و بواسطه او چیزهای  
 دیگر ادراک کرده می شود چنانچه نور نسبت سایر رنگها و شکلهای اول مدرك  
 می شود و از جهت دوام ظهور آن هستی و سخت پیدائی آن وجود مطلق  
 غیب اند آن ادراک را مگر خاصان حق و آن القرب قربان حق  
 النواقل و قرب الفرائض ما قرب النواقل فهو زوال صفات البتة  
 و ظهور صفاته تعالی علیه بآن محیی و بعیت باذن تعالی و سميع  
 و بصیر من جمیع جسد الا من الاذن والعین فقط و کذا یستخرج  
 من بعید و یصل لبصیرات من الظلمات و علی هذا القیاس فی هذا  
 معنی قناع صفات العبد فی صفات الله تعالی هو ثمة النوا  
 ق و قرب دو نوع است یکی قرب نوافل و دوم قرب فرائض و قرب نوافل  
 عبارت است از دور شدن صفات بشریت سالک و ظاهر شدن  
 صفات حق تعالی بنوع انبساط بر و بدین وجه که مرده را زنده کند و زنده را  
 میمیراند باذن حق تعالی و بسیند و بشنود از همه بدن خویش نه از گوش و چشم  
 فقط و همچنین مستوعباتیکه دور اند آنها را ایشان شود و مرسیا تیکه در ظلمات  
 پیوسته و هم برین قیاس دیگر صفات او دهنی فانی شدن صفات سالک  
 سالک در صفات حق تعالی آنست که تذکر نشود این نمره نوافل است و اما

قرب الفرائض فهو فناء العبد بالكلية عن شعور جميع الموجودات  
حتى عن نفسه ايضا بحيث لم يبق في نظره الا وجود الحق سبحانه  
وتعالى وهذا فناء العبد في الله تعالى وهو ثمرة الفرائض  
اما قرب فرائض پس آن عبارت است از فانی شدن سالک بکلیه  
از شعور همه موجودات تا از نفس خود نیز بحيث تنگه نماند و در دیده باطن او  
فقط حق سبحانه و تعالی و اینست فناء سالک و ذوات حق سبحانه  
و این نتیجه فرائض است حضرت سرچشمه

رباعی صبیح خود را بنامی بسیم پوشید و روبرو بقامی بسیم  
لوح نظر از نقش دوعالم ششم زان روی برو وجه خدای بسیم  
وان من القائلین بوحدة الوجود من يعلم ان الحق سبحانه و تعالی  
حقیقة جميع الموجودات و باطنها علما یقینا و لا کن لا شکی  
الحق سبحانه و تعالی فی الخلق و منهم من یشاهد الحق فی  
الخلق شهودا حالیا بالقلب و هذا المراتبة اولى و اعلى من  
المرتبة الاولى و منهم من یشاهد الحق فی الخلق الحق بحیث لا یکن  
احدهما مانعا عن الاخر و هذا المراتبة الاخيرة اولى و اعلى

من المرتبتین السابقتین وهی مقام الانبیاء والاقطاب  
 بتابعتهم وبعضی از قائلان وحده الوجود میدانند بعلم تئیک حق  
 سبحانه و تعالی حقیقت جمیع موجودات و باطن دیت اما مشاهد او در خلق  
 نمی تواند کرد از جهت کم استعدادی خود و بعضی از ایشان مشاهده حق را  
 خلق میکنند بشهود ذوقی بدل و این مرتبه بلند بزرگ است از  
 مرتبه اول و بعضی از ایشان مشاهده حق در خلق و مشاهده خلق در حق  
 میکنند بکشتیتیکه یکی مر دیگر را مانع نمی آید و این مرتبه ارفع و اعلی است  
 از این دو مرتبه سابق و این مرتبه مقام انبیا است و قطبان نیز  
 این مرتبه می شود از کمال متابعت ایشان با فیای علیه السلام اما با  
 ذات آن مرتبه و باعتبار بعض کمالیت آن نه باعتبار ذات آن مرتبه  
 و باعتبار آن کمالیت که انبیا علیهم السلام را می شود که آن محال است  
 چنانچه حضرت بازید ببطای قدس سره بر آن اشاره فرمود  
 ما مثل معرفة الخلق و علمهم بالنبی صلی الله علیه و سلم الا <sup>کمال</sup>  
 ندوة یخرج من راس الوق المربوط یعنی نیست مانند علم و معرفت  
 همه خلق به نسبت علم و معرفت نبی صلی الله علیه و سلم مگر همچو تری که ظاهر شود

از دهن سبوی و یا مشک که بجزی پر کرده و دهنش بسته باشند و من  
الحال ان يحصل المرتبة المتوسطة من تلك المراتب الثلاثة لمن  
خالف الشريعة والطريقة فضلا عن المرتبة الاخيرة التي  
هي اعلیٰ مما سواها من المرتبتين و محال است که کسی بی پروردی  
شرعی نبوی و طریقت مصطفوی مرتبه دومی را برسد و در ترانیکه  
مرتبه سومی که اعلیٰ تر از ان هر دو است آنرا برسد حضرت خواججه سانی  
میفرماید سه سوی حق بی رکاب مصطفوی نه زد و پایت ارببی بدو  
و ان جمیع الموجودات من حیث الوجود عین الحق سبحانه و تعالی  
و من حیث النعین غیر الحق سبحانه و تعالی و الغیریة اعتناء  
اما من حیث الحقيقة فالکل هو الحق سبحانه و تعالی و سکن  
همه موجودات از حیثیت هستی عین حق اند سبحانه و تعالی و از روی  
نعین همه غیر او و غیریت اعتباری است نه حقیقی چنانچه مولوی جامی  
فرموده اند ربانی

اگر طالب شریعت و درگاه سب خیر      اگر صاحب فائز و درگاه ارباب دیر  
از روی نعین همه غیر اند نه عین      و از روی حقیقت همه عین اند نه غیر  
اما از حیثیت محض حقیقت وجود همه حق اند و ربانی

## رباعی

همسایه یمنشین و همراه همه است | در دلق گدا و اطلس شاه همه است  
در انجمن فرق و نهان خانه جمع | بالند همه اوست شتم بالند همه اوست

سوال اگر کوئی پس ازین لازم می آید که حق سبحانه و تعالی بدار  
در استیای گریه و چیزهای شنیعه بود این غایت و قاحت و نهایت  
قباحت است جواب گفته شود بدان اللهمک الله الامر علی  
ما هو علی که مکروه و مرغوب و خیر و شر امور اعتباری اند حسب  
طباع مختلفه چنانچه نزدیک طبعی مثلثی مکروه و شر است و نزدیک  
طبعی دیگر همان شے مرغوب و خیر است چنانکه بدیهی است حاجت بشکل  
ندارد پس چیزیکه همه وجوه علی الاطلاق شر و مکروه بود نیست  
و همچنین ضد او فافهم فانه سر غریب و نیز گفته می شود که ظاهر  
او درین شباهت مستلزم نقص نیست زیرا که بواسطه ظهور او در مظان خیریه در  
نقص و عیب پدید آید و نه بواسطه ظهور او در مظان شریفه او را زیاده  
و کمال بپسند آید و این را دو مثال اندیکه آنکه نور آفتاب بر آفتاب  
مطیب و خوشبو و گریه و بدبو می تابد نه او از آن اثر خوشبو گیرد

و نه ازین رنگ بدبو پذیرد و دیگر آنکه روح متصرف در بدن انسان  
 موجود است جمیع ذرات بدن محیط است و با وجود چندین بدن  
 قالب پاک و لطیف است چنانچه پیش از تعلق بدن پاک و لطیف بود  
 نور حقیقی که لطف از همه لطیف است او را ازین جهت نقصان لازم آید  
 تا فهم و مثاله مثل حباب الموح و کوز الشلج فان کلهم من حیث  
 الحقيقة عين الماء ومن حیث التعین غیر الماء و کذا السراب  
 من حیث الحقيقة عين الهواء ومن حیث التعین غیر الهواء  
 السراب فی الحقيقة هواء ظهر بصورته الماء و مثال آنکه موج  
 بمحض حقیقت وجود عین حق اندواز روی تعین غیر او است  
 که مثل سباب و موج و کوزه نج پس بدستیکه این همه از روی حقیقت  
 عین آب اندواز روی تعین غیر او پنجمین سراب از روی حقیقت  
 عین هواست و از روی تعین غیر او سراب فی الحقیقت هواست که بعد  
 آب ظاهر شده چنانچه بولوی بی فرموده رباعی  
 بحر است که بی وجود بی پایان آب      ظاهر گشته بصورت موج و حباب  
 بان تا شود حباب با موج حباب      بر بجز که آن حبله سراب است سراب

و امثال و گریبیه اند اگر کسی در دریائی تفکر و بسیرا طن در آید  
 هزاران جواهر مثل بدست آید و الدلائل الدالة على وحدة  
 الوجود كثيرة اما من القرآن فقوله عز وجل والله الشرف والمنزلة  
 فانما تولى افعلم وجه الله ونحن اقرب اليه من جبل الوريد وهو  
 معكم انما كنتم ونحن اقرب اليه منكم ولكن لا تبصرون و  
 ان الذين يباعدونك انما يباعدون الله يذ الله فوقهم  
 هو الاول والاخر والظاهر والباطن وبكل شيء عليم  
 وفي انفسكم افلا تبصرون و اذا سالك عبادي عنى فانى  
 قريب وما رمت اذا رمت ولكن الله رضى وكان الله  
 بكل شىء محيطا الى غير ذلك من الايات الكريمة و اما  
 من احوال نبينا صلى الله عليه وآله وسلم اصدق الكلمة  
 ما قالت العرب كلمة لبيد اكل شىء ما خلا الله باطنه  
 صلى الله عليه وسلم ان احدهم اذا قام الى الصلوة  
 فانما يناجى ربنا بينه وبين القلعة وقوله صلى الله عليه و  
 الله وسلم حاكبا عن الله تعالى ولا يزال عبدى يتقرب



التي بالنوافل حتى احبها فاذا احببته كنت سمعه الذي يسمع  
 به وبصره الذي يبصره ويده التي يبطش بها ورجله التي  
 يمشي بها وقوله صلى الله عليه واله وسلم ان الله يقول  
 اذ امرضت فلم تقلني الى اخر الحديث وروى الترمذي في حله  
 طويل والذي نفس محمد بيده لو انكم وليتم بحبل الى الارض  
 السابعة السفلى لهبطه على الله تعالى ثم قرأ صلى الله عليه و  
 اله وسلم هو الاول والاخر والظاهر والباطن وهو بكل شيء  
 عليم الى غير ذلك من الاحاديث الصحيحة واما احوال الائمة  
 العارفين بالله الدالة على وحدانية الوجود فكثير كثيرة بحيث  
 لا ياتي في العدد والحصر ولذا ذكرها وان شئت  
 فعليك مطالعة نسخهم تجد انشاء الله تعالى  
 وجج ودلائل دالة بروح القدس الوجودية است باره ازان كما ار  
 قرآن وحديث انه مذكو رثد باصحاب عقل وارباب عقل مخفي نباشه كه انصد  
 اول اعني از زمانه صحابه وما بعين رضی الله عنهم تار زمانه ما كبره ارفقه من عرفا  
 متاخرين كه هر يك ايت من آيات السد بوند بزرگين از اشارات اين آيات

رفیع و از ملوچات این احادیث مرویه برین مطلب شریف و سر  
 لطیف حجت گرفته و بسا و شمال محقولات صحیح و مکشوفات صریح و غامض  
 شجاعت اصحاب طوا بر که در مضیق نقشبندینا زنده و طفل و ار  
 از جویا هر به خر مهره خرسند اند رفته اند با وجود این چندین دلیل  
 و فوجاے سخنان خود را برانگیخته اند و در شهرهای کتب و دیهات  
 دهان نامزد نسر صوده و ریخته اند که بکس را مجال مقاومت  
 و مقابله و بحث و مجادله بد و نیست اگر عیان تفر بر سوی توجیهات  
 این آیات و بوجه نکات این روایات میگردانیم این رساله  
 از حد اختصار بدر می آید و الا فدا عا باز می مانیم اگر کسی را استیجاب  
 آن باید گو که کتب مبوط این قوم مطالعه نماید که فی الجمله غل سلیم و  
 عازم ستم را اقتدای این طائفه که اعلم اهل درایت و اعرف  
 خدا و انداز و ایت اند از روی حجت بر مخصد کفایت است  
 خلصنا یارب عن الاشتغال بالملاهی و اراحقینه الاشیا  
 کما هی ایها الطالب ان اردت الوصول الی الله فالتمزم بتا  
 النبی صلی الله علیه و سلم اولاً و لا دفعلاً ظاهراً و باطناً

ای طالب جان بازوای بازاشیانه راز اگر اراده وصول باشد  
بی انباز راری باید که بجه تمام و کمال کوشش و اتهام در پیرو  
تخلصه نام علیه افضل التحیه و از کی اسلام رو آری اول در قول  
و فعل بجان و تن بهمت خود کلی بردگاری ثم افعل مراقبه و جدا  
الوجود ثانیاً التي هي عين معنى الكلمة الطيبة من غير اشتراط  
الوضوء وان وجد فهو اولی ولا فی تخصیص وقت و من ملاحظه  
النفس دخولاً و خروجاً فی المراقبه و لا من ملاحظه حدود  
الكلمة الطيبة بل لا يلاحظه الا المعنى فقط في كل حال قائماً  
او قاعداً ما تشيأاً او مضطجعا متحرکاً او ساکناً شارباً او اکلان  
و پس این مراقبه وحدت وجود که مقصد سنی است و عین معنی کلمه  
طیبه بی شرط و ضوابط آرد و اگر با وضو بود زهی نیکو کار تخصیص وقت  
و ملاحظه دم از روی دخول و خروج و رعایت الفاظ آن کلمه در آن  
مراقبه مدار بلکه ملاک معنی آن در همه حال و زمان چه در نشستن  
و خوردن و چه در ایستادن و نشستن و چه در حقن و رفتن و چه در خندیدن  
و قهرا گرفتن در همه آن نگاه باز و طریق المراقبه ان تنفی انیتک

اولا والا نية عبارة عن ان تكون حقيقتك و باطنك غير الحق  
 سبحانه و تعالى و لا تنفي الا هذه الانية و هو عين معنى لا اله  
 ثم تثبت الحق سبحانه و تعالى في باطنك ثانيا و هو عين معنى  
 الا الله و طريق مراقبه آن است که اول پنج خوديت از دلت بکنی  
 و آن خوديت عبارت از اين است که حقيقت و باطن خود را غير متعاضدا  
 ثابت کنی و اين نفی انيت عين معنى لا اله است که جاروب منزل با دشا  
 است چنانچه حکيم سانی فرموده قدس سره سه تا بجاروب  
 لا زروبی راه بجز نرسد در سرائی الا الله بجز پس ثابت کنی تو وجود  
 مطلق و هستی بحت که آن عين معنى الا الله است فان قلت اذا کان  
 الوجود واحد و غيره ليس بموجود فای شیئی نفی دای شیئی مثبت  
 قلت و هم الغیریه و الا شینه نشاء للخلق و هذا الوهم باطل قلت  
 ان تنفی هذا الوهم اولا ثم تثبت الحق سبحانه و تعالى فی باطنك  
 ثانيا و اگر گویی که چون غور شید وجود مطلق کسیت و غیر او موجود نیست  
 بیشک پس نفی چه چیز کنیم و ثبوت که ام گویم و هم عبارت غیریت و ابرودویی  
 که در دل عالم خاسته است و اين دهم باطل است که را از اوج قرب

در با و به بعد انداخته است پس بر تو لازم است که بخار و  
 نفی آن غبار و بهم را یک سو سازی و بر تحت اثبات حق در باطن  
 خود پرداز ایها الطالب اذا غلب الحال علیک  
 بفضل الله تعالی لا تقد بر علی نفی اثبات الوهیه بل لم  
 یبق فیک الا اثبات الحق سبحانه و تعالی رزقنا الله تعالی  
 و ایا حکم هذا المقام بحمد مة النبی صلی الله علیه و آله  
 و سلم آملین یا رب العلمین اے طالب آگاهان بلا اثبات  
 که چون شکر غلبه حال بفضل کبیر المتعال بر تو خواهد آخت و  
 بیخ خود می توانی دل تو خواهد انداخت نتوانی که نفی این وجود  
 و همیت کنی بلکه نماید در تو مگر اثبات حق و وجود مطلق  
 سبحانه و تعالی روزی کند خدای تعالی ما را و شمارا  
 این مقام بحسب مة النبی صلی الله علیه و آله و سلم و بحسب  
 آله اکرام و صحابه العظام و بدانکه مراد از غلبه حال مذکور  
 غلبه شهو و حق سبحانه و تعالی است بحسب مة محسوسه و تر ا از  
 جمیع موجودات تا از نفس تو نیز پس در این وقت نفی نیست

و همیست نتوانی کرد زیراچه نفی ائیت از برای نفی غیریت و ثبوت  
حق تعالی است در ذوق و وجدان تو چنانچه منفی بود اول در علم و  
اعتقاد تو پس شک نیست که بوقت غلبه شود حق تعالی غیریت حقیقت  
و همیست که ثابت نیست فی نفس الامر در ذوق و وجدان تو منفی خواهد  
بلکه غیریت اعتباری که فی نفس الامر ثابت است نیز از نظر  
مرتفع خواهد شد پس اگر در آن وقت نفی خودیت کنی تحصیل حاصل  
لازم آید واجب است که آن را نفی کردن نتوانی فانضم  
تلفیه طالب رشید و مرید را باید که این هر دو را با هم  
حضرت مولانا جانے قدس سره نصب العین خود سازد

رباعی

نا کرده طلمستی خویش خراب از گنج حقیقت نتوان کشف حجاب  
دریاست حقیقت و سرابست سخن سیراب نشد کسی زدیریا بسراب  
ایضا

از ساحت دل غبار کثرت رفتن خوشتر که بهر زه در وحدت سخن  
مغرور سخن مشو که توحید خدای واحد دبدن بودند و احد سخن

و نیز درین کلمات که حضرت ایشان در نصیحت گفته اند  
 بفکر تمام پردازد و خود را در گفتگوی دیگران نیندازد  
 و آن این کلماتند تا مَکْمُل در کلمات قدسیه ارباب تمجید  
 و تفکر در انفس متبرکه اصحاب مواجد قدس اسرار بهم تنبیه  
 و تشویق راست نه تحصیل کمال معرفت و تحقیق راز بر که عاقل  
 و معارف ایشان ذوق و وجدانی است نه نقلی و تقلیدی  
 بلکه عقلی و برهانی پس بکلیه بساط جستجوئی در نوشتن و گفتگوی  
 محصل خورند گشتن کمال جهالت و غایت ضلالت است  
 از گفتن بزبان تابستن بوجدان تفاوت بسیار است و از شنیدن  
 بگوش تا کشیدن در آغوش درجات بشمار هر چند نام شکربری  
 تا شکر نخوری کام تو شیرین نشود و هر چند وصف نافه گوئی تا نافه  
 نه بویی مشام تو مشکین نگردد پس چون طالب صادق را بواسطه  
 مطالعه این سخنان سلسله شوق در حرکت آید و داعیه طلب قیام  
 می باید که مجرب و گفت و شنید بسند نکند بلکه جمیع دور بند و  
 حسب مقدور در تحصیل این مطلوب بکوشد شاید توفیق موافق آید

و ساعت مساعدت نماید تا عروس این اسرار از چهره خود بر قیام  
 تم کلامه ایضاً می گوید بنده اخضر و ذره کمتر از مقصد دور  
 و از مطلب همچو ریحانه عبدالغفور که ترسم این سطور است که این  
 خیال نه بدین هوس نخته است که سوال وجود خود را در سلک  
 جوهر مصنفان این فن در آرد و خود را از رمره ایشان بشمارد  
 بلکه بران امید که اگر طالب صادق یا اهل دل حاذق برین سطور  
 مرور نماید او را بدعا مغفرت یا و آرد که این پیچاره جز بفضل حق سبحانه  
 تعالی و شفاعت مجبان او سر مایه دیگر ندارد و حمد الله للمحب

سوالنا و الخ لنافق

تمت



# تقریر رساله ہذا از نتایج افکار جناب مولانا موسی محمد عبد الحسین ابو حمیل صاحب نعمانی سلمہ

احمد اسد الوکیل الکفیل الخفی الخلی اعلیٰ المخیط المتعالیٰ العزیز والجلال واصلی علی رسولنا  
محمد عبد الحسین ابو حمیل المظہر لصفاء المبداء والفیاض الفضائل علی آلہ اصحابہ جیدۃ النعمانۃ البہتکرم  
النفوس فی الکمال بعدہ والاصوال امین کی تردید نہ ہو کہ دنیا کا بدین اقصائی واصلیہ کے کلام  
ہدایت نظام میں بطریق یقین و یقینیت کے واسطے جو اہل انوار کا دعوہ مطلوب و مطالبی ہے  
شرعیعت و بدعیہ فی دنیا بعض اشیاء میں سے زیر و زبیا تو ہے کہ بے شرم و ازہاد و بصیرت طرف  
بنابرین رب العالمین تھوڑے سے جرح و خفاہت کے روبرو فتنہ لانا نامی محکمہ و تقویمہ و حجاب  
قدس کی ہوا سانس کی ہوا طرفہ کہ منہج و منہج نہ ہو کہ بصرف محبت اسباب و ضابطہ فیض افادہ  
نام طبع بشیرین جید آپا بے طبع برآینا بھی انکے طبع و طبع نے ما شامہ اس جہان میں  
ختم ہی عز و شہد کمال لم بزل کو اس الی الابد جس فیض و فیض افادہ و کلام قرین و جید و نفیس  
و شاد اس کتبہ عبد الکبیر الذلیل ضعف الباع محمد عبد الحسین نعمانی اوصلہ انفع الاما  
مادہ تاریخ طبع رسالہ ہذا طبع ہوا محمد احمد ابن مولانا محمد اسد السلام صاحب دکان دار  
آبادی کہ دی است و فیض و فیض افادہ لکن صنف الاحبہ لہ  
سنہ ۱۲۸۰ ہجری ۱۲۸۰









